

به نام خدا

از عشق و شیاطین دیگر

رمانتیک‌ترین و تخیل‌آمیزترین شاه‌کار نویسندگی مشهور کلمبیایی

گابریل گارسیا مارکز



سرشناسه

: گارسيا مارکز، گابریل ۱۹۲۷-۲۰۱۴م.

Garcia Marquez, Gabriel

عنوان و نام پدیدآور

: از عشق و شیاطین دیگر / گابریل گارسيا مارکز، ترجمه کیومرث عاقلان .

مشخصات نشر

: تهران : انتشارات آرمان نوباوه ، ۱۳۹۹

شابک

: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۹۱-۱۹-۶

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

عنوان اصلی

Del amor y otros demonios :

یادداشت

: کتاب حاضر از متن انگلیسی تحت عنوان Of love and the other

demons به فارسی ترجمه شده است

یادداشت

: کتاب حاضر در سال های مختلف ، توسط ناشران و مترجمان متفاوت نیز

منتشر شده است .

موضوع

: داستان های کلمبیایی - قرن ۲۰م.

موضوع

: ۲۰th century - Colombian fiction :

شناسه افزود

: عاقلان ، کیومرث - مترجم

رده بندی گره

: PQ ۷۸/۸۱۸۰

رده بندی دیود

: ۸۶۳/۰۰۰

شماره کتابشناسی

: ۶۰۹۶۰۰۴



از عشق و شیاطین دیگر

گابریل گارسيا مارکز، ترجمه کیومرث عاقلان

نوبت چاپ : اول - ۱۳۹۹

شمارگان (تیراژ) : ۵۰۰ نسخه

چاپ : ناژو

قیمت : ۳۲۰۰۰ تومان

۹۷۸-۶۲۲-۷۱۹۱-۱۹-۶

نشانی : انقلاب. خیابان نظری. پلاک ۸۵. واحد ۲

۶۶۴۸۶۳۶۰

فهرست

۷.....	پیشگفتار نویسنده
۱۰.....	فصل ۱
۴۳.....	فصل ۲
۶۶.....	فصل ۳
۸۷.....	فصل ۴
۱۲۴.....	فصل ۵

پیشگفتار نویسنده

روز بیست و شش اکتبر سال ۱۹۴۹ میلادی روزی نبود که از اخبار مهم خالی باشد. استاد «کلمنته مانوئل زابالا» سردبیر روزنامه‌ای، که اولین فعالیت نویسندگی‌ام را به عنوان گزارشگر، در خدمت او بودم، با چند پیش‌نماده جلسه‌ی صبحگاهی را به پایان رساند. به هیچ کدام از دبیران رطیفی مخصوصی واگذار نکرد. دقایقی بعد تلفنی خبردار شد که می‌خواهند «تیره‌های قدیمی معبد "سانتا‌کِلارا" را نبش قبر و خالی کنند، سردبیر بدون اطلاع به من مأموریت داد و گفت: برو سری به اون جا بزن و ببین چی به دست می‌رسه؟

از صد سال قبل، معبد تاریخی کلاریس‌ها^۱ به جای بیمارستان استفاده می‌شد و اکنون قرار بود فروخته و جای آن هتل پنج ستاره ساخته شود. اتاق کناری که عبادتگاه شده بود به سه ریزش تدریجی سقف آجری در طول زمان، تقریباً بدون حفاظ به حال خود رها و در معرض هوای آزاد واقع شده بود. اما هنوز هم سه نسل از اسقف‌ها، رهبه‌ها، مادران روحانی و برگزیدگان دیگر در سرداب‌های آن مدفون بودند. سخت‌ترین کار این بود که گورها را تخلیه و استخوان‌های بازمانده‌ی مردگان را به کسانی ادعای نسبت به آنها داشتند، در اختیارشان بگذارند و استخوان‌های دیگر را مشترکاً در یک گور دسته‌جمعی به خاک بسپارند. حفاری بسیار قریح‌برانگیز و شگفت‌زده کرد، کارگران قبر را با تیشه و بیل نبش می‌کردند، نابوت‌ها را بیرون آورده و با نخستین تکان، تار و پود جنازه‌ها از هم پاره می‌شد و استخوان‌هایشان، توده‌ی لباس‌های گرد و غبارگرفته و موهای ژولیده جدا

^۱ کلاریس‌ها انجمن راهبه‌هایی بود که به وسیلهٔ ((فرانتس فون اسیس)) اوایل قرن ۱۳ با الهام از نام کلاراسیفی (۱۱۹۲-۱۲۵۳ م) تأسیس شد و از فرقه فرانسیسکن‌ها بودند.

می‌شد. هر چقدر مقام مرده گرامی‌تر بود، به همان نسبت کار بر روی آن‌ها سخت‌تر به نظر می‌رسید، چون ناچار بودند باقیمانده‌ی استخوان‌ها را هم بیرون بیاورند و داخل تابوت را خوب نگاه کنند، تا جواهرات قیمتی، طلا و زیورآلات را کشف کنند. آقای معمار در فواصل معین، تاریخ سنگ‌نوشته‌ها را می‌نوشت و روی هر کدام کاغذی با نوشتن نام مرده می‌گذاشت تا اشتباهی اتفاق نیفتد. نخستین چیزی که پس از ورود من به معبد جلب نظر می‌کرد، ردیف بلند و بالایی صف استخوان‌ها بود که بر اثر تابش آفتاب داغ اکتبر از دریچه‌های سقف، دوباره گرم شده بودند و هویت هر کدام از آنها با یادداشتی شناخته می‌شد که صبحگاه روی تکه کاغذی نوشته شده بود. هنوز با گذشت یک قرن، هنوز تکان روحی مخصوصی را حس می‌کنم که سند تکان‌ناپذیر منتهای تاریخ ویران زمانه درست کرده بود.

آن جا کنار تعداد فراوانی از مرگان دیگر، شاهزاده‌ی پرو و نامزدش، اسقف اداره‌ی ناحیه، اسقف دوم ترریو دئاس بی ویرتودیس، ما، راهبه‌ها و خانم مدیرهای بسیار صومعه و در جمعیتها مادر ژوزفا میراندا و دُن کریستوبال دِ اراسو دارنده‌ی مدرک علمی رشته‌های هنری که نیمی از زندگی خود را وقف مثبت‌کاری سقف‌ها کرده بود به راحتی ارمیده‌ی قبری آنجا بود که با سنگ مزار مارکی^۲ دوم کاسالدوئرو و دونایگا بیو آلفاروی بیو دئاس پوشیده بود، اما زمانی که آن را بازدید کردند، متوجه شدند که خالیه و هرگز از آن استفاده نشده بود، اما باقیمانده لقب اشرافی دُن لولا / دمنوزا به همراه سنگ مزارش درون قبر کناری جا گرفته بود. معمار اسمیتی به این موضوع نداد، بعید نبود که یکی از اشراف مهاجر آمریکایی لاتین گور خود را انتخاب نموده و سپس در گور دیگری خاک شده باشد.

^۲ القاب مارکی و مارکیز که در کتاب آمده‌اند از القابی هستند که برای احترام میان اسپانیایی‌ها رواج دارد، مثل آقا و خانم در میان ما.

در سومین فرورفتگی محراب اصلی، کنار کتاب مقدس، سنگی خبرساز قرار داشت! سنگ قبر با اولین ضربه‌ی کلنگ تکه‌تکه شد و از حفره‌ی پدید آمده سری با موهای شفاف و درخشان تیره رنگ‌اشکار شد. معمار تلاش داشت آن را به کمک کارگران و بدون آسیب رسیدن به آن بیرون بیاورد. اما هرچه موها را بیشتر می‌کشیدند دنباله‌ی زیبا و باطراوت موی بیشتری بیرون می‌آمد. سرانجام انتهای موها که به حجمه دخترکی می‌رسید بیرون آمد و داخل فرورفتگی، توده‌ی کوچکی از استخوان‌های شکسته باقی ماند. دست تپنی که به دیوار نصب شده بود، شوره بسته و خطوط را پاک کرده بر تنها نام بدون نام خانوادگی قابل دیدن بود؛ سیپروا ماریا دتودوس لُس آنجیس! کمند روی انبوه و دراز کودکی که روی زمین پهن شد، بیست و دو متر به پاره‌ی انتی متر اندازه گرفتند. معمار با خونسردی کامل و بدون کمترین ناراحتی برای من تعریف کرد که موی انسان حتی پس از مرگ، هر ماه یک سانتی متر بلند می‌آید و بیست و دو متر طول مو، پس از گذشت دویست سال به نظرش رشد خوبی بود. برعکس، از نظر من این موضوع عادی نبود. چون در کودکی، مادر بزرگم از افسانه دخترک دوازده ساله‌اشراف‌زاده‌ای حرف می‌زد که کمند موهاش را مانند عروس به دنبال خود می‌کشید، دخترک از بیماری‌های جان‌نا ده بود و در یکی از روستاهای کارائیب از او به نیکی یاد می‌کردند.

این فکر که گور یادشده می‌توانست گور همان دختر باشد آن روز برایم در حکم یک خبر و سرآغاز این کتاب بود.

گابریل گارسیا مارکز

کارتاگه نا دایندیاس^۴ ۱۹۹۴

^۳ یعنی خادمه ماریای همه فرشتگان

^۴ بندری تاریخی در کرانه دریای کارائیب در شمال آفریقا